

هزینه‌ی فزاینده سرکوب (اصفهان و معلمان)



جاماسب سلطانی

هر حکومتی بر پایه‌ی دو گونه قدرت استوار است: قدرت سخت و نرم. اولی به معنای توان اقتصادی و نظامی حکومت است برای به کرسی نشاندن فرمان و منافع خود، دومی برآمده از توان معنوی آن حکومت می‌باشد و وابسته به میزانی که بتواند مردم را (یا در روابط بین الملل دیگر حکومت‌ها و بازیگرانش) با سیاست‌های خود همراه کند. به عبارتی دیگر، قدرت سخت یعنی فرمانروایی حکومت و قدرت نرم یعنی فرمانبرداری مردم.

این فرمانبرداری به نوبه‌ی خود وابسته است به میزان همخوانی مبانی حکومت با:

- ۱) ریشه‌های فرهنگی و تاریخی آن ملت،
- ۲) نظام ارزش‌های سیاسی مردم،
- ۳) میزانی که سیاستگزاری‌های حکومت با این ارزش‌ها همخوانی داشته باشد و
- ۴) اندازه‌ای که این سیاستگذاری‌ها در راستای برآوردن منافع

بنا براین، قدرت سخت یک نیروی وادارکننده ای است که از زور بر می خیزد و قدرت نرم نیروی انگیزشی است که وابستگی به مشروعیت حکومت دارد. مانند پدر یا مادری می ماند که نخست با راهنمایی، سپس با تذکر و اخم، و در نهایت با تنبیه می کوشد تا رفتار فرزندشان را به فرمان خود در آورد.

روشن است که جمهوری اسلامی تمامی قدرت نرم خود را از دست داده است: همخوانی مبانی حکومت اسلام گرا با جامعه‌ی ایران با وجود گذشت دهه‌ها سال و رشد سکولاریزا^[2] بسیار کاهیده شده و یک گستاخ بزرگی میان مردم و حکومت در زمینه‌ی اسلام مداری بوجود آورده است؛ در عین حال، دشمنی حکومت با تاریخ و فرهنگ پیش از اسلام ایران بر این گستاخ بیشتر و بیشتر دامن زده است. علاوه بر آن، مبنا قرار دادن شریعت در قانون اساسی و قوانین عرفی دیگر هیچ پایگاه اجتماعی نزد اکثریت مطلق مردم ایران باقی نگذاشته است. سیاست گذاری‌های شیعه زده در سطح کلان کشوری و بین‌المللی هم دارای پشتیبانی جامعه نمی باشند. گمان نمی کنم که نتیجه گیری عجیبی باشد وقتی بگوییم که اسلام سیاسی نزد عموم مردم ایران کاملاً ورشکسته شده است.

اما بعد چهارم قدرت نرم که مربوط به برآوردن منافع ملی است. از فاجعه ای که دشمنی با آمریکا و اسرائیل ستیزی کورکورانه‌ی جمهوری اسلامی برای اقتصاد و منافع ملی ایران به بار آورده، می گذرم چون بر همگان روشن است. ولی نتیجه اش از دست دادن بخش مهمی از مشروعیت برای حکومت بوده و هست. هیچ ملتی انسوا و تحریم را بخاطر دشمنی‌های ایدئولوژیک بر نمی گزیند ولی به هر حال منافع ملی یک کشور از این ابعاد گسترده‌تر است و مشروعیت حکومت نیز از ایجاد زیرساخت‌های اقتصادی و اجتماعی، برقراری امنیت و پاسبانی از تمامیت ارضی آن کشور بر می آید. کارنامه‌ی نظام اسلامی در این زمینه‌ها چگونه است؟

طبعیتاً جمهوری اسلامی در این ۴۳ سال توانسته زیرساخت‌های مهم اقتصادی را ایجاد کند و آنها بین را که موجود بوده گسترش دهد. این را نمی توان منکر شد، اما مسئله اینست که در قیاس با رشد کشورهای دیگر (ترکیه، امارات، کره جنوبی و...) رشد ایران در دوران جمهوری اسلامی رنگی می بازد، خصوصاً اگر کاهش سرانه‌ی درآمد

ملی را هم در نظر بگیریم. حتی مهمنتر، ناکارآمدی در مدیریت سیاسی و اقتصادی کشور و زیان‌های ناشی از تحریم‌ها و انزوای بین‌المللی، اجازه‌ی بهره برداری درست از همین پیشرفت‌ها را هم نمی‌دهد. نتیجه اش عقب ماندگی در توسعه کشور، ژرفایش شکاف اجتماعی، و فرار مغزها و سرمایه‌های مالی و مردمی از کشور بوده. ناکارآمدی در مدیریت آب و برق و دیگر زمینه‌ها، به رنگ باختن هرچه بیشتر این دستاوردها دامن زده است. بطور مثال، نادانی در سدسازی‌های بی‌رویه و پروژه‌های نابخردانه و غیرمسئولانه‌ی انتقال آب، پیشرفت در سدسازی را نه تنها در افکار عمومی بی‌اهمیت کرده بلکه سراسر زیان آور نشان داده. پیشرفت در زمینه‌ی هسته‌ای، همان گل سرسبد جمهوری اسلامی، چه اهمیتی در افکار عمومی می‌تواند داشته باشد وقتی مردم همچنان از بی‌برقی رنج می‌برند و این صنعت بجای برق، تحریم‌های فلچ کننده و سایه‌ی جنگ به ارمغان آورده؟ سخن را کوتاه کنم: ایجاد زیرساخت‌های اجتماعی و اقتصادی نیز اعتباری برای جمهوری اسلامی نزد مردم ایران (دیگر) نمی‌خرد.

می‌رسیم به برقراری امنیت و پاسبانی از تمامیت ارضی کشور؛ این دو بهانه‌ای بود که جمهوری اسلامی با استفاده از آن اعتراضات مردم را در گوش و کنار کشور سرکوب می‌کرد با این ادعا که این اعتراضات در استان‌های مرزی کشور توسط تجزیه طلبان و اربابان خارجی شان اداره می‌شوند و در سایر استان‌ها نیز این "اغتشاشگران" است که دست به آشوب و نابودی اموال عمومی می‌زنند. اگر نه برای عموم مردم، حداقل برای اقلیت قابل توجهی این توجیهات قانع کننده بوده و سرکوب حکومت را تا حدی مشروع نگاه می‌دارد. اعتراضات اصفهان و معلمان این بهانه‌ها را، و همراه با آن این مشروعیت ته مانده را، از جمهوری اسلامی گرفت.

اگر حکومت به ناحق برچسب جدایی طلب بر اعتراضات سالم و مشروع مردم خوزستان می‌زد، تصویری را برای بخشی از مردم که همچنان بیننده‌ی صدا و سیما هستند ایجاد کرده بود که برخورد حکومت با این اعتراضات بحق است. جمهوری اسلامی بسیار ماهرانه با این کارت جدایی طلبی بازی می‌کند. در عین حال حکومت با به خشونت کشیدن اعتراضات و تخریب عمده اموال عمومی بدست عناصر خویش، همواره و بی‌شرمانه کوشیده تا یک پایه‌ی دوم استدلال برای سرکوب دست و پا کند. اما هر دو این برچسب‌ها نه به معارضان اصفهانی می‌خورد نه به معلمان بی‌نوا. اصفهانی‌ها که در مرکز ایران هستند و

کوچکترین ارتباطی با جدایی طلبی ندارند. بنا براین، این کارت همیشگی توجیه سرکوب پیشاپیش سوخته بوده. می‌ماند اغتشاش و تخریب اموال عمومی. برای یک هفته‌ی تمام مردم بزرگوار اصفهان، و نیز چهارمحال و بختیاری، آن چنان فرهنگ و شکیباًی و مدنیت از خود به نمایش گذاشتند که به سختی همتای آن را حتی در اعتراضات مدنی کشورهای غربی می‌شد پیدا کرد. علاوه بر دوری از خشونت، معترضان بر بستر خشکیده‌ی زاینده رود بست کرده بودند و هیچ اموال عمومی در نزدیکی نبود که عوامل حکومت آن را به آتش بکشند و بهانه کنند. پس از چند روز و از ناچاری، حکومت بهانه سازی مبتنى بر خشونت از سوی معترضان کرد ولی در این زمینه بطور آشکارا شکست خورد. نتیجه اش، در افکار عمومی و میان همان اقلیت صدا و سیما بین، سرکوب بی‌رحمانه و نامشروع مردم بود. تصاویر سرهای شکسته و چشمها ساقمه خورده‌ی پیرزنان و پیرمردان اصفهانی ضربتی به آن پس مانده‌ی مشروعیت جمهوری اسلامی در افکار عمومی زد که هیچ پروپاگاندای خارجی نمی‌توانست وارد کند.

همچنین سرکوب معلمان که یکی از فهیم ترین و اهل گفتگو ترین بخش‌های هر جامعه‌ای هستند و بنا بر تعریف نه برچسب جدایی طلبی بهشان می‌خورد نه اغتشاش، میخ آخر را بر تابوت مشروعیت حکومت زد، حتی نزد پشتیبانانش. حمله‌ی نیروی انتظامی و زد و بند معلمان، برای محافظه کار ترین قشر جامعه ایران هم غیر قابل قبول است.

اینست هزینه‌ی فرازینه‌ی سرکوب که معلمان و معترضان اصفهانی بر جمهوری اسلامی تحمیل کردند. برآیند این رخدادها رودررویی حکومت و ملت است که روزانه بر تمام آحاد جامعه روشن تر می‌گردد و حکومت تنها با سر نیزه، همان قدرت سخت، و کاملاً تهی دست از هرگونه مشروعیت و قدرت نرم، بر یک پا ایستاده. اما چنین سرکوب بارز و برهنه‌ای رفته کارکردش را از دست می‌دهد، امری که از آبان ۹۸ به این سو آشکار شده: پس از آن سرکوب خونین و سنگین، تعداد اعتراضات بیشتر و فاصله‌ی بین شان کمتر گشته است. همین تابستان اعتراض و سرکوب در خوزستان را داشتیم، سپس اعتراض و سرکوب در اصفهان، یک هفته بعد اعتراض و سرکوب معلمان. این در حالی است که امروز معلمان اعلام کرده‌اند که علی رغم تهدید حکومت و علی رغم تصویب یک لایحه‌ی پوشالی در مجلس که اصطلاحاً قرار است به نفع معلمان باشد، پنجشنبه دوباره در خیابان اعتراض خواهند کرد، آن هم در هشتاد شهر.

روشن است که جمهوری اسلامی بر یک پای ضعیف می‌لنگد و تنها یک ضربت رهبری شده می‌خواهد تا براافتد. به دست ایرانیان، از برای ایران.

جاماسب سلطانی

۱۴۰۰ آذر ۲۴

برای مطالعه در مورد قدرت نرم کتاب آقای جوسف نای (Joseph Nye 2004) بنام "قدرت نرم: ابزار موفقیت در سیاست جهانی" (Soft Power: the Means to Success in World Politics) را پیشنهاد می‌کنم.

منظور از سکولاریزم اسیون روند کاوش باورمندی جامعه به مذهب است، نه منظور به مدل حکومت سکولار.

مقاله برگرفته از سایت ایرانلیبرال

مرحله کنونی مبارزه در ایران



فرا مرز دادر

در میان جنبش چپ در مورد چگونگی گذار به سوسياليسم نظرات متنوع وجود دارد. بر اساس واقعیات موجود در جهان و ایران، روشن است که مسیر سیاسی در جهت ایجاد مناسبات عاری از ستمهای اقتصادی و اجتماعی، مملو از پیج و خمهای فکری، سیاسی و عملی میباشد. گذشته از اینکه مناسبات اقتصادی سرمایه داری در ابعاد گوناگون آن در جهان چگونه تغییر انقلابی یافته و خصلت استثماری مبتنی بر جذب ناعادلانه ارزش اجتماعی تولید گشته از سوی کارگران و زحمتکشان بوسیله صاحبان سرمایه و ثروت، به چه شکلی محو گردد و اینکه سرانجام خود مردم در اشکال مستقیم و از طریق تجمعها و کمونهای تشکیل یافته محلی و سراسری چگونه بتوانند نتایج حاصله از فعالیتهای اقتصادی را برای نیازهای آتی و در سطح وسیع برای هزینه های عمومی، کاملاً دمکراتیک تخصیص دهند؛ چالش مهم دیگری نیز حضور دارد و آنهم اینکه آیا ایده های سیاسی و اجتماعی مترقی و برابری طلبانه در میان توده های مردم در نفوی سرمایه داری و برای اقدامات عملی در جهت سوسياليسم، در چه سطحی، در میان چه بخشها ئی و چگونه اعتلا میا بند.

موضوع عده در برابر جنبش چپ این است که ایجاد سوسياليسم تنها به الگای تدریجی قانون ارزش و کارمزدی و ایجاد مناسبات کمونی تولید-توزیع-صرف (تمرکز بر مبادله ارزش مصرف و کار مستقیم) ختم نمیشود، بلکه در مرحله اولیه بعد از پیروزی انقلاب، فراهم

آوری بلا فاصله نیازهای عمومی مانند مواد غذائی، درمان، مسکن، آموزش و حمل و نقل بطور مجانی و یا با نازلترین مخارج و همچنین استقرار کنترل و خود مدیریت اقتصادی و خود حکومتی سیاسی بر پایه برنامه ریزی دمکراتیک و متکی بر همبستگی عمومی، نیز حیاتی هستند. یک استراتژی سوسيالیستی نیازمند است که با توانمند تر نمودن ظرفیتها و مشارکت مستقیم توده‌ها در نهادهای محلی و سراسری حکومتی (ب.م انجمنها، شوراهای کمونها و تعاونیها) در راستای دمکراتیک و اجتماعی نمودن اقتصاد و بویژه بهبودی محیط زیست حرکت کند. سوال این است که آیا انتظار می‌رود که ابتدا یک انقلاب گسترده و رادیکال توده‌ای رخ داده و بلا فاصله تحت رهبری فعالان سوسيالیست، مناسبات اقتصادی و اجتماعی تحت سازماندهی غیر سرمایه داری و در راستای ایجاد مالکیت و کنترل اجتماعی و دمکراتیک بر فعالیتهای اقتصادی و اجتماعی قرار گیرد و یا اینکه تغییرات بگونه‌ای دیگر رخ خواهد داد.

اینجا نظر بر این است که با توجه به پیچیدگیهای اجتماعی و فرهنگی و مقاومت از سوی قدرتهای ارتجاعی داخلی و خارجی در این عصر، به احتمال زیاد تحولات رادیکال اجتماعی و اقتصادی در دنیا، بطور ناگهانی و همزمان انجام نخواهد گرفت. بلکه، سمتگیری سوسيالیستی با محتوای طبقاتی و سازماندهی متفاوت اقتصادی در مقابله با منافع انباشت گرانه سرمایه داران و نهادهای دولتی و امنیتی آنان و در عوض برای نیل به نیازهای همگانی و ایجاد جامعه‌ای بدون ستم و استثمار اقتصادی و اجتماعی، تنها در یک پروسه آکنده از وجود آمادگی وسیع فکری و ارتقاء در همبستگی بین فرایندهای متنوع ذهنی (جنبشهای کارگری و مردمی) و ایجاد ارتباطات ارگانیک بین عوامل عینی در جامعه، عملی می‌گردد. در صورت وجود دمکراسی واقعی مبتنی بر انتخابات غیر متمرکز در سطوح شوراهای و انجمنهای شهر و ده، در قالب ظرفهای متنوع و انتخاب شده مردمی است که خواسته‌ها و ابتکارات اکثریت توده‌ها عملی می‌گردد.

بر این اساس، رویش سیاسی و فرهنگی در میان طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش و محروم می‌باشد نه فقط در راستای توجه به بهبودی شرایط فردی و خانوادگی آنها بلکه در جهت تقویت شرایط اقتصادی و اجتماعی برای عموم کارگران، زحمتکشان و محرومان و از جمله ارتقاء در حداقل دستمزد (در ایران حداقل 9 میلیون تومان) در مقابل خط فقر حداقل 12 میلیون تومانی و همچنین پیشرفت تحول

فکری در راستای اتخاذ راهکارهای جدید برای ایجاد کنترل جمعی در محیط کار و همچنین استقرار نظارت دمکراتیک بر کل مناسبات و اموال عمومی در جامعه صورت گیرد. ولی، واقعیت این است که گرایش به این گونه تحولات فکری و اجتماعی هنوز در میان اکثریت مردم، همزمان ایجاد نگشته و شیوع آن تدریجی خواهد بود. در واقع با اینکه اندیشه‌های آزادیخواهانه و عدالت‌جویانه در میان مردم بویژه جوانان رشد نموده، اما هنوز به سطح ایده‌های فراگیر توده ای که در کارکردهای سیاسی و اجتماعی انقلابی، بویژه در جوامع استبدادی مانند ایران تاثیر گذار باشند، نرسیده‌اند. هم اکنون در ایران، با اینکه اکثریت مردم خواهان گذر از نظام فعلی هستند اما بخاطر نبود یک اپوزیسیون منسجم سراسری دارای برنامه و پراکنده بودن مبارزات از سوی جنبش‌های مردمی، نه فقط آمادگی فکری در بخش رادیکال جنبش برای حرکت هدفمند بسوی سوسیالیسم ایجاد نگشته بلکه حتی تحرک وسیع توده ای جهت برچیدن جمهوری اسلامی و استقرار دمکراسی سیاسی نیز در سطح ممکن شکل نگرفته است.

در واقع، با توجه به وجود جنگ‌های خانمان سوز ناشی از تجاوزات امیریالیستی، سرکوبهای داخلی از سوی رژیم‌های ارتقائی در برابر مقاومت و اعتراضات وسیع مردم و نتیجتاً آسیبهای جدی بر زندگی میلیونها انسان در منطقه و البته وجود بحرانهای فاجعه آور اقتصادی/اجتماعی و در سال گذشته پاندمی ویروس کرونا؛ بیم و هراس مردم از بروز شرایط وخیمتر یکی از عوامل جدی در برابر ظهور قیام توده ای و میلیونی در ایران میباشد. سرکوب خونین خیزش‌های مردمی در دی ماه ۹۶ و آبان ۹۸ نیز تا حدی به شروع حرکتها شورشی ترمذ زده است. با این وجود، اعتراضات وسیع کارگران و بازنشستگان علیه تعویق در پرداخت دستمزدها و مزايا، نبود ایمنی اشتغال و روند چپاول ثروتهای مردمی از سوی حکومتگران و همدستان سرمایه دار آنها، هرروز در جریان است. بازنشستگان سالها است که پیاپی تجمع‌های اعتراضی در "کف خیابان" برپا نموده و برای اهدافی مانند همسان‌سازی حقوق و پرداخت به موقع دستمزد مبارزه میکنند. در واقع جنبش وسیع برای دمکراسی و عدالت اقتصادی/اجتماعی مجموعه ای از کارزارهای آزادیخواهانه و عدالت‌جویانه را بطور پراکنده بجلو میبرد. اما جنبش آزادیخواه مردم هنوز پراکنده مبارزه میکند و به همگامی و اشتراک در عمل نیاز فراوان دارد.

رسول بداعی کنشگر صنفی معلمان بدرستی بیان میکند که "در شرایط موجود تنها همبستگی معلمان، کارگران، دانشجویان و سلیر اقشار است که میتوانند در کشور تغییرات اساسی ایجاد کند" (کمیته عمل سازمانده کارگری-۹ اسفند ۱۳۹۹). سالهاست که جنبش آزادیخواه مردم با طرح مطالبات صنفی و دمکراتیک مبارزات خود را بطور پراکنده ادامه میدهد. در سال ۹۷ در ۱۴۰ شهر تجمعات اعتراضی انجام گردید. سرکوب حکومت در مقابل ایجاد تشکلهای مستقل مردمی تا حدی از همبستگی دمکراتیک بین طیفهای متنوع جنبشهای مردمی جلوگیری میکند. با این وجود مقاومت از سوی طیفهای فعال اجتماعی و از جمله زندانیان سیاسی ادامه دارد و از مبارزات برای "آزادی، دمکراسی، رفع تبعیض و نابرابری و احراق حقوق انسان" پشتیبانی میگردد (نامه زندانیان سیاسی به مناسب اعتصاب غذای سه روز اول امسال در اعتراض به سرکوب و کشتار حکومتی). اما واقعیت این است که موفقیت در مبارزه علیه رژیم فاسد و مستبد جمهوری اسلامی به وجود انسجامی از نیروهای سیاسی مردمی با مطالبات و اهداف مترقب و بدور از سیاستهای دول خارجی نیازمند است. مبارزات حق طلبانه میباید همزمان، سمتگیری علیه ارتجاج داخلی و مقاصد قدرتهای خارجی داشته باشد. در این رابطه است که شکلگیری اتحاد در میان اپوزیسیون با سنگلاخ هائی رو برو میباشد.

از یکطرف هستند نیروهایی که با اتکاء به تغذیه مالی و سیاسی از جانب نیروهای خارجی شکل گرفته اند. این جریانات با طرح اهداف کلی دمکراسی طلبانه و عدم خط کش قاطع با گرایش‌های سیاسی متوجه به غرب، دول عربی مرجع و جریانات مدافع نظام موروشی؛ صفوف نیروهای مردمی را آلوده نگه داشته اند. از طرف دیگر بخشی از جریانات چپ و ناسیونالیست با عمدۀ کردن خطر امپریالیسم و ارزیابی از نقش "ثبت" برای روسیه و چین، متأسفانه به نوعی خواسته یا ناخواسته با جمهوری اسلامی همگامی میکنند. از نظر برخی در میان آنها هر نوع تحول بسوی دمکراسی و استقرار حقوق بشر و جمهوری اگر هنوز در چارچوب سرمایه داری انجام گیرد، حرکتی مترقبی نیست. ازین دیدگاه بهتر است که اگر چشم انداز برای انجام یک انقلاب سوسياليستی برهبری سازمان و یا حزب انقلابی (همانند بلشویسم) وجود ندارد، فعلاً مناسب تر است که در زیر سلطه جمهوری اسلامی، در جوار روسیه و چین و در واقع در ضدیت با آمریکا و غرب باقی ماند. این یک گرایش بسیار انحرافی و در ضدیت با فراینهای مترقب و انسانی میباشد. البته ایده نادرست دیگری شرایط عینی و ذهنی را هم اکنون برای پیروزی یک انقلاب

سوسیالیستی مناسب ارزیابی نموده تمامی جریانات دیگر را که حتی تحول بسوی دمکراسی سیاسی را نیز مترقب میداند به مثابه متحدان بورژوازی محکوم میکند. اما واقعیت چیز دیگریست.

هم اکنون جنبش‌های مردمی و از جمله جریانات کارگری، معلمان، کارمندان، بازنیشتگان، دانشجویان و مدافعان حقوق زنان، هم جنس گرایان، طرفداران محیط زیست و بیکاران به اشکال مختلف مبارزات خود را علیه سرکوبهای حکومتی، خصوصی سازی، اختلاسهای متتنوع ... و برای مطالبات دمکراتیک و صنفی بجلو میبرند. برای بسیاری از آنها ایجاد تشكلهای مستقل و بطر.ر مشخص "ایجاد یک شورای همکاری میان بخش‌های مختلف" در میان توده نهای کارگری، زحمتکش و محروم حیاتی بنظر میرسد (بیانیه 6 اردیبهشت 1400 از سوی 15 جریان کارگری و مردمی).

اما ظهور این نوع مطالبات عمدتاً بر مبنای تجارب تاریخی در میان جنبش‌های کارگری و زحمتکشان صورت میگیرد و با توجه به واقعیتهای عینی محدودیتهای خود را در طرح چشم اندازها دخالت میدهد. بسیاری از خواسته‌های ذکر گردیده و از جمله اعتراض به نازل بودن دستمزدها و نبود امنیت شغلی دغدغه بخش غالب مردم است و بنظر میرسد که وظیفه اصلی در مقابل جنبش مردمی، بویژه جریانات کارگری، غلبه بر وجود پراکندگی در صفوف آنها میباشد. طبیعی است که در میان جنبش کارگری اختلاف نظر است و لزوماً همگان چاره را در عبور از سرمایه داری نمیبینند. واقعیت این است که تشكلهای سیاسی و اجتماعی مردمی و از جمله نهادهای اتحادیه ای و سندیکاهی میتوانند که بدون مجهز بودن به تئوریهای سیاسی سوسیالیستی در عرصه‌های بسیاری فعالیت کنند. اینکه گرایشات متفاوت نگرشها و سیاستهای مختلف را به عنوان راست و یا چپ رد نموده فلسفه سیاسی خاص خود را تبلیغ کنند نباید در مقابل دستاوردهای صنفی و دمکراتیک موافع ایجاد کنند. و مثلاً، ایده "رادیکالی" که فعالیتهای صرفاً سندیکائی را "رفرمیستی" و در "خدمت به بورژوازی" ارزیابی نموده منتظر ظهور انقلاب سوسیالیستی در آینده نردیک است، علیرغم انگیزه ضد استثماریش در واقع به مسیر پیشرفت تدریجی بسوی سوسیالیسم آسیب وارد میکند.

جنبش دمکراتیک و آزادیخواه مردم ایران خواهان گذر از نظام حاضر است اما در میان آنها تحلیل‌ها و نگرش‌ها در مورد سازماندهی اقتصادی و اجتماعی آینده متفاوت است. اما وجود اختلاف نظر برای فردای بعد از پیروزی انقلاب دمکراتیک نباید از همگامی و همکاری

حول پایه ای ترین اصول سیاسی و اجتماعی و از جمله استقرار بلا فاصله مناسبات سیاسی جمهوری، لائیسیته و دمکراسی متأثر از ارزش‌های جهانی حقوق بشر جلوگیری نماید. در مقابل تلاشگران راه آزادی و عدالت اقتصادی و اجتماعی در ایران رسالت عظیمی برای ایجاد انسجام نظری و سیاسی وجود دارد.

فرا مرز دادر

22 می 2021

حفظ قدرت، اوجب واجبات است!



علی صدارت

غرب در خلق اندیشه، و در ارائه راه‌حل برای بحران‌هایی که از پی هم می‌آیند، به بن‌بست رسیده است.



بن‌بست اندیشه در احزاب امریکا، به جایی رسیده است که نیمی از شهروندان امریکایی، آن‌چنان که در انتخابات ۲۰۲۰ ریاست جمهوری دیده شد، با خشونت‌ورزی، در مقابل نیمی دیگر قرار گرفته‌اند.

خشونت‌های دو قطب جامعه، به حدی بالا گرفت که در روزی که کنگره قرار بود انتخاب شدن جو بایدن را به ریاست جمهوری امریکا، رسم تایید کند، روز ششم ژانویه ۲۰۲۱، به کنگره امریکا که خود آن را «کعبه دموکراتی» می‌خوانند، حمله شد. حمله کنندگان که شعار «اعدام باید گردد» را برای سیاستمداران، از جمله مایک پنس معاون ترامپ و نانسی پلوسی رئیس مجلس نمایندگان امریکا، سرداده بودند. دقایقی قبل از رسیدن دست آن‌ها به سیاستمداران و تسخیر کامل کنگره، سیاستمداران توسط قوای امنیتی، به زیرزمین‌ها و مخفی‌گاههای آنجا برده شدند. گفته شد ماموران امنیتی وقتی مایک پنس را با عجله از محل کنگره به مخفی‌گاه برداشت که کسانی که شعار اعدام مایک پنس را سرداده بودند، به ۶۰-۶۰ متری محل او رسیده بودند و اگر فقط ۶۰-۷۰ ثانیه زودتر می‌رسیدند، می‌توانستند او را دستگیر کنند. گفته شد که در آن زمان، ظاهرا خانواده پنس هم در این ماجرا همراه پنس بودند.

حمله به کنگره امریکا، فقط یک بار دیگر، و آن هم در تاریخ ۱۸۲۱ در جنگ داخلی امریکا اتفاق افتاده بود. در این زمان، حالت و جوی که بر فضای پایتخت امریکا حاکم است، کمتر از یک حکومت نظامی نیست. بعد از حمله به کنگره، و در روزهایی که به مراسم سوگند بایدن و شروع ریاست جمهوری در ساعت ۱۲ ظهر روز ۲۰ ژانویه ۲۰۲۱ منتهی می‌شود، تعداد نیروهای مسلح امریکایی که در پایتخت امریکا مستقر شده‌اند، ۲۵ هزار نفر گزارش شد که از تعداد آن‌ها از مجموع این نیروها در افغانستان (۴۰۰)، و عراق (۳۰۰) و سوریه (۴۰۰)، بیشتر است.

جان بولتون، و کالین پاول، و... سایر کارکشته‌گان سیاسی امریکا که به اسناد سری و طبقه‌بندی شده سازمان‌های جاسوسی و امنیتی امریکا دسترسی دارند، اعتراف کرده‌اند که روشهای جنگ روانی که طی

دهه‌ها در کشورهایی مثل ایران بکار برده‌اند (بی‌ثباتی‌سازی، القای ترس و اضطراب در جامعه، بحران‌سازی، ایجاد خصوصت و کینه و دشمنی‌سازی، دوقطبی و چندقطبی کردن جامعه، تنش آفرینی، بی‌ثباتی‌سازی، ایجاد ناامنی، ایجاد تزلزل در قلمروهای اقتصادی و سیاسی و فرهنگی و اجتماعی، انتشار ضداطلاعات و سوءاطلاعات، ترور شخصیت، اخبار دروغ، خشونت‌گستری، پرستش قدرت، اعمال سانسور و تحمیل خودسانسوری، و...)، ترامپ و شرکا برای چیزی که کمتر از کودتا نبود، خودشان در کشور خود امریکا بکار برdenد.

کالین پاول که سابقه ۳۰ سال خدمت در ارتش، ریاست ستاد نیروهای مسلح، مشاور امنیت ملی، و وزارت خارجه امریکا را دارد، یک روز بعد از حمله به کنگره (۶ ژانویه ۲۰۲۱) در مصاحبه زنده خود با CNN بهوضوح گفت:

سوال: شما فکر می‌کنید دشمنان خارجی ما (...ایران,...) که این صحنه‌ها را می‌بینند [فیلم‌های حمله به کنگره آمریکا که به طور زنده در سراسر دنیا تماشا می‌شد] چگونه فکر می‌کنند؟

جواب پاول: آنها... باور نمی‌کنند ما این را در مورد خودمان انجام دادیم.

-

توضیح اینکه روشهای جنگ روانی که امریکا برای سلطه‌گری بر کشورهایی مانند ایران بکار برده و میبرد را ترامپ برای سلطه‌گری بر جامعه سیاسی و مدنی امریکا بکار برد که مورد اعتراض و تعجب پاول و بولتون و... قرار گرفت. یکی از اولین روشهای تخریبی جنگ روانی ترامپ در سال‌هایی که منجر شد به مقام ریاست جمهوری برسد، انتشار سواطلاعات در مورد اوباما بود که می‌گفت او مسلمان است،... و در امریکا بدنیا نیامده، و در نتیجه نمی‌تواند رئیس جمهور بشود!

نطقی که ترامپ در روز ششم ژانویه کرد و با اشاره انگشت تپه کاخ کنگره، مردم رادیکالیزه شده را برای تسخیر آن به آن سمت خواند، درست حالتی را در ذهن از زمانی تداعی می‌کند که برژینسکی با هلی‌کوپتر خود در پاکستان فرود آمد و خطاب به اعضای طالبان و با اشاره انگشت به تپه‌ها و کوههای افغانستان، مردم رادیکالیزه شده را برای تسخیر آن، به آن سمت خواند!

<https://www.youtube.com/watch?v=n0g8LRVpQGc>

در سامانه سیاسی دو حزبی امریکا، حزب جمهوری‌خواه، بیشتر از دموکرات‌ها حرفی برای گفتن ندارند، و در نتیجه بیشتر به خشونت و زور متشبث می‌شود. ولی هر دو سرسپرده ایدئولژی سرمایه‌سالاری هستند.

حاکمان کشورهای بزرگ شرقی هم، که همان ایدئولژی را با مشاطه^{*} خاوری اتخاذ کرده‌اند، همین راه را رفته و می‌روند.

افراد و گروههای متعدد با افکار رادیکال و تندرو، به اشکال مختلف و در سراسر جهان، یکی پس از دیگری پدیدار می‌شوند. گرچه همه این افراد و گروهها، در حقیقت دارای یک ایدئولژی هستند ولی در مناطق مختلف دنیا، رنگ فرهنگ غالب در آن منطقه را به خود می‌گیرند.

این مهم را موکدا تاکید و تکرار می‌کنم که همه این افراد و گروهها، در حقیقت دارای یک ایدئولژی هستند.

اگر یک سر این قماش، بر دوش ترامپ و شرکا در کاخ سفید است، سر دیگرش در غارها و کوههای افغانستان و بر تن افراد ردهای مختلف القاعده و طالبان است. استیو بن (Steve Bannon)، یار غار و حامی پراهمیت ترامپ در تسخیر کاخ سفید در سال ۲۰۱۶، به وضوح و بدون اشاره و کنایه گفت که

<https://www.cnbc.com/2020/11/05/steve-bannon-makes-beheading-comment-about-fauci-on-war-room-podcast-.html>

<https://www.mediamatters.org/steve-bannon/steve-bannon-and-his-co-host-discuss-beheading-dr-anthony-fauci-and-fbi-director>

<https://www.cnbc.com/2020/11/05/steve-bannon-makes-beheading-comment-about-fauci-on-war-room-podcast-.html>

گردن مخالفانشان را باید بریده و سرشان را روی تیرکهای حصارها بین که کاخ سفید را محصور کرده‌اند، گذاشته شوند، تا مایه عبرت دیگران شود (چنین طرز فکری لازم است که که انقلاب را مساوی اعدام و خشونت می‌داند! چنان‌که در ضمن همان برنامه پادکست گفت). هم‌پالکی ایشان، البغدادی داعش هم همین پندار را داشت و دنیا با ناباوری شاهد کردار وحشیانه او شد. اینکه ترامپ در مقام فرمانده کل قوای امریکا، او را به قتل رساند، نه نقیض، که تایید این نظر

است که هر دو از یک جنس، و همه باورمند به امالت قدرت و زور هستند، و جنگ و خون‌ریزی و خشونت‌گستری را روش عمل می‌دانند.

آن پندار که ترامپ در امریکا دارد، با آن چه بولسونارو در برزیل، و اوربن در پرتغال، و نتانیاهو در اسرائیل، و برلوسکونی در ایتالیا، و... دارند، همه از یک جنس هستند. متأسفانه در وطن ما، انواع وطنی این پدیده فراوان هستند. این‌ها همه، اگر هم در ظاهر با هم دشمنانی خونین باشند و در عیان درستیز، ولی در باطن به هم محتاج هستند و در نهان در سازش.

ترامپ و سایر قدرت‌مدران و قدرت‌پرستان، همیشه عضو حزب باد هستند. سال‌ها پیش باد، برای منافع ترامپ، به سمت حزب دموکرات می‌وزید و او عضو آن حزب بود. بعدها باد منفعت، در بادبان سودجویی و جاه‌طلبی، کشتی قدرت ترامپ را در سواحل حزب جمهوری‌خواه لنگر انداخت. در سال ۲۰۱۵، وقتی ترامپ تازه مبارزات انتخاباتی خود را برای ریاست جمهوری امریکا شروع کرد، بسیاری، بخصوص از اعضای حزب جمهوری‌خواه، او را به باد مضمکه می‌گرفتند. او به هیچ ایدئولژی باور ندارد، به جز این ایدئولژی که برای منفعت بیشتر، با سرعت هرچه بیشتر، به هر قیمت، و از هر راه، باید هر وسیله ممکن را بکار برد و هر روش را در هر طریق، پیمود!

دغدغه اخلاقیات، در چنته این «سیاست‌مداران» یافتہ نمی‌شود، چرا که کسی گفت: «...علم سیاست، اخلاق به هیچ عنوان ندارد. اگر کسی برای علم سیاست اخلاق تعریف کند، دچار اشتباه شده. علم سیاست، علم محاسبات است!...» در همان چنته، از انسان دوستی و عشق به وطن و هموطنان، خبری نیست و به جای آن شفتگی ملت، تشنجی قدرت، فراوان است، چرا که کس دیگری گفت: «...این‌ها بی که می گویند ما تشنجان خدمتیم، نه شیفتگان قدرت یا دروغ می گویند یا خنگ اند. سیاستمدار باید طالب قدرت باشد، بندۀ هستم. بندۀ طالب قدرت هستم...»

ترامپ بدین ترتیب، سال‌ها پیش منافع خود را در حزب دموکرات و سپس در حزب جمهوری‌خواه امریکا یافت. در ابتدای مبارزات انتخاباتی ۲۰۱۶، بیشتر تمخرها و تخریب‌ها را از اعضاء حزب جمهوری‌خواه دریافت کرد. ترامپ به تخریب و ترور شخصیت هر دو حزب پرداخت، و لبیه تیزتر شمشیر او، نامزدهای حزب جمهوری‌خواه را نشانه گرفت. در مبارزات انتخاباتی امریکا، با سامانه دو حزبی، انواع روش‌های تخریبی و بی‌اخلاقی‌ها و بداخلاقی‌ها در هر دو حزب، در ابتدای متوجه همقطاران حزب خودشان است. چرا که در ابتدای مبارزات انتخاباتی،

توازن قوا با آن‌ها برای رسیدن به خط پایان انتخاب نمایندگی آن حزب، در اولویت بیشتری قرار می‌گیرد. در آن موقع ترامپ بدترین روش‌ها را برای تخریب رقبای خود در حزب جمهوری‌خواه بکار برد. تهمت و فحش و ناسزای آشکار، نقل و نباتی بود که ترامپ و سایر رقبای انتخاباتی، در شبکه‌های بزرگ رسانه‌ای، بین همیگر تقسیم می‌کردند، و در این وادی از توهین و تحقیر زن و همسر یک‌دیگر هم ابا یی نداشتند.

ولی وقتی که ترامپ با هنر هنرپیشگی خویش، و با بی‌پرواپی بی‌حد و اندازه در دروغگویی، با روش‌های دمگاجی، کم کم بین مردم تعداد زیادی طرفدار پیدا کرد. در مقابله با ترامپ، اعضاي حزب جمهوری‌خواه بخصوص وکیلان مجلس، موقعیت خود را در میان رای‌دهندگان و موکلان خود، در خطر دیدند. به تدریج نزدیک به اتفاق آن‌ها، حتی آنها که به خانواده و عزیزانشان توهین شده بود، پشت ترامپ و در مقابل دموکرات‌ها، و در واقع همه با هم در مقابل مردم، صف کشیدند.

قدرت، بی‌وفا است!

بسیاری از کسانی که منفعت خود را در حمایت از ترامپ دیدند، توسط او ضربه‌های هولناکی خوردند.

بررسی مثال‌هایی از بی‌وفای قدرت در امریکا، برای این‌که هم‌وطنان معتقد به قدرت و قدرت‌پرست ما درس عبرتی بگیرند، ضروری است. البته برای این درس عبرت، لازم نیست به ماوراء بحار سفر کنند. کلاس درس بغل گوششان است! آقای خمینی بعد از به قدرت رسیدن گفت: «...من با کسی عقد اخوت نبسته‌ام...» و بسیاری از کسانی که طی سال‌ها به او از جان و دل خدمت کرده بودند را از دم تیغ گذراند. آقای خامنه‌ای بعد از بیش از نیم قرن دوستی با آقای رفسنجانی، آقای احمدی‌نژاد را به وی ترجیح داد.

صدام در تجاوز به وطن ما، در رفتار با هم‌وطنان عرب‌ما از هیچ جنایتی فروگذار نکرد.

صدام با کردهای عراق از هیچ جنایتی کم نگذاشت.

«رهبران» احزاب و گروههای کردستان ایران، در همان حال که کردهای عراق، از جنایت‌های رژیم عراق و صدام گریخته و به ایران پناه آورده بودند، بدون هیچ اعتراضی به صدام، با او مشغول تبانی و زد

و بند برای ایجاد ناآرامی و خشونت و جنگ، در ایران بودند. این بی‌وفایی‌های «رهاپان» احزاب و گروههای کردستان ایران، به برادران کرد عراقی، خیانت‌هایی بود که زمانی که قسمتی از خاک میهن، در تصرف ارتش صدام بود، به نام «ملیت» کرد انجام می‌دادند. فاجعه حلبچه را چگونه می‌توان نادیده گرفت و فراموش کرد؟

چند سال پیش، به تاریخ ۲۶ فروردین ۱۳۹۱ برابر با ۱۴ آوریل ۲۰۱۲ در نیویورک، یکی از این «رهاپان» که برای دریوزگی قدرت به واشنگتن رفته بود و در راه بازگشت و خروج از امریکا، در جلسه‌ای، درباره رجوع به قدرت‌های خارجی، به او اعتراض کردم. وی با خشونت و پرخاشگری، با این فحوا، این چنین جوابی داد «...این که چیزی نیست!... ما به صدام هم رجوع کردیم!... ما حتی در زمان جنگ هم به صدام رجوع کردیم!...»

(انتشار اسناد جدید امریکا: عملیات نظامی احزاب کرد در سال ۱۳۰۸ از سوی جه قدرتهای برانگیخته می‌شدند و کدام هدف را تعقیب می‌کردند؟)

<https://www.enghelabe-eslami.com/component/content/article/21-didgagha/tarikh/40994-2021-01-09-15-14-23.html?Itemid=0>

به امریکا بازگردیم. در این کشور هم همین‌طور، که در بررسی واقایع اخیر در این کشور، با باور به کلیشهٔ «هدف، روش و وسیله را توجیه می‌کند» موجه‌انگاری موجه‌نگاری گروه حمایت کننده از ترامپ این بود که برای حفظ حزب، باید هرچه بیشتر از مقام‌های کلیدی قدرت را، به خصوص ریاست جمهوری را، تسخیر کرد. در واقع گفتند: «حفظ حزب، از اوجب واجبات است»

قدرت و نمادهای آن، در زمان‌ها و مکان‌های مختلف، به شما يل‌های مختلف تظاهر می‌کند. با این‌که قدرت‌مدراران و قدرت‌پرستان نیز در زمان‌ها و مکان‌های متفاوت، نقش و رخسار متفاوت پیدا می‌کنند، ولی همه، همه جا و همه وقت، به یک شعار پایه‌بند هستند:

«حفظ قدرت، از اوجب واجبات است»

اگر سر کرباس قدرت‌طلبی در امریکا می‌گوید: «حفظ حزب، از اوجب واجبات است»، ته آن کرباس در ایران می‌گوید: «حفظ نظام، از اوجب

واجبات است»

در امریکا، سرنوشت ترامپ و شرکا، و سرنوشت کسانی که برای استمرار رژیم موجود در امریکا، خود نیز در جبهه خودشان در جنگ روانی قدرت، علیه مردم شکست خورده‌اند، و از آن فراتر یعنی حتی سرنوشت کشور امریکا، بس عبرت‌انگیز است.

این‌ها همه در حالی است که راه نجات، یک معماً بفرنج نیست، و به روشنی جلوی چشم همه قرار دارد!

در ایران، قبل از قرنطیه‌ها و فاصله‌گیری‌های اجتماعی لازم برای پیش‌گیری کووید۱۹، و حتی در همین حال، مردم ایران به وضوح راه نجات ایران و ایرانیان را (و بلکه راه نجات مردم منطقه، و مردم دنیا را)، و همانا خواسته خود را، اعلام کردند:

پشت به قدرت، روی به ملت!

راه نجات همین است:

۱- هدف را، حقوق، از جمله و به خصوص حق استقلال و آزادی خواستن،
و به همان درجه از اهمیت:

۲- وسیله و روش رسیدن به آن هدف را، حقوق، از جمله و به خصوص حق استقلال و آزادی دانستن.

ولی اگر به ملت پشت کرده شود، و روی به قدرت آورده شود، چه قدرت داخلی و چه قدرت خارجی، افراد و گروههایی که در هر صورتی به این‌کار مشغول هستند، با صفت «استمرار طلب» دستشان به خون ایرانیان آلوده است و در عمل دلال فسادهای این رژیم هستند. بسیاری از این‌ها حتی مایل نیستند که واقعاً یک نظام مردم‌سالار در ایران استقرار و استمرار یابد، چرا که در آن صورت، حنای آن‌ها دیگر رنگی نخواهد داشت!

در مورد قدرت داخلی:

افراد و گروههای هستند که با «اصلاح‌طلبی» یا «تحول‌طلبی» برای سراب اصلاح یا تحول این رژیم می‌کوشند، و یا با «اصول‌گرایی» به دنبال خیال خام هرگونه اصولی، در چهارچوب این رژیم، و برای حفظ

این «نظام» هستند. این‌ها هستند که نادانسته، موجبات بد و بدتر و باز هم بدتر شدن شرایط را فراهم آورده‌اند. بسیاری از این‌ها حتی مایل نیستند که واقعاً یک نظام مردمسالار در ایران استقرار و استمرار یابد، چرا که در آن صورت، حنای آن‌ها دیگر رنگی نخواهد داشت!

در مورد قدرت خارجی:

افراد و گروههای هستند که با مراجعه به انواع قدرت‌های خارجی، انواع امکانات و رسانه و پول را تکدی می‌کنند. بعضی از این افراد و گروهها، این را «شغل» خود و ممر درآمد خود کرده‌اند. با تجاوز به حقوق خود و دیگران، بخصوص حق استقلال، انقدر خود را ناچیز کرده‌اند که حتی برایشان مهم نیست که ایران و ایرانیان، چه سرنوشتی داشته باشند. شاید حتی ترجیح می‌دهند این رژیم یا یکی مثل این‌ها و یا بدتر از این‌ها سر کار باشند، تا امنیت شغلی جناب ایشان، متزلزل نگردد! بعضی از این افراد و گروهها در آشکار و نهان، حتی خواهان انواع تجاوزها و حمله‌های قشون‌های خارجی به مام وطن هستند. این‌ها هستند که بهانه مطلوب برای سرکوب ملت مظلوم ایران را به گزمه‌های رژیم میدهند، و ناخواسته باعث طول عمر این رژیم شده و می‌شوند. بسیاری از این‌ها حتی مایل نیستند که واقعاً یک نظام مردمسالار در ایران استقرار و استمرار یابد، چرا که در آن صورت، حنای آن‌ها دیگر رنگی نخواهد داشت! و چه بسا که از کار، بن‌کار شوند!

در همین زمان کسانی هستند عریضه‌نویسی به بایدن و شرکا را تدارک می‌بینند. فرقی نمی‌کند که چه کسی در کاخ سفید بر سریر قدرت امریکا به عنوان کشوری سلطه‌گر نشسته باشد. سیاست خارجی این کشور با وطن ما و سایر کشورهای سلطه‌بر، بر اساس تاراج منابع طبیعی و سایر نیروهای محركه میهن ما است. اگر به رهبران جامعه سیاسی تاریخ معاصر امریکا (از کودتای مرداد ۱۳۳۲ تا کودتای خرداد ۱۳۶۰ و تا به امروز) بنگریم، همه در سیاست‌های خود نسبت به ایران، برنامه سلطه بر ایران، تجاوز به حقوق پنجگانه ایران و ایرانیان را اعمال کرده و پیش برده‌اند، منتهی بعضی صورت «بازجوی خوب» و بعضی صورت «بازجوی بد» را داشته‌اند.

این مختصری بود از قدرت‌های زمینی (که البته برای بعضی، در حد قدرت الله، پرستش‌آمیز هستند!) ولی کسانی هم هستند که برای برون‌رفت از وضعیت فاجعه‌آمیز ایران، به قدرت‌های ماوراء الطبیعه

دل بسته‌اند. با دعا و نذر و نیاز و عریضه به چاه جمکران و... از او برکت می‌خواهند، ولی در انفعال، حاضر به هیچ حرکتی نیستند. آن‌ها هم از نقش خود در ساختن سرنوشت خویش، غافل هستند، و بدین شکل، این دسته از مردم هم، با عدم اعتماد به نفس فردی، و با عدم اعتماد به نفس جمعی و ملی، خودشان به سهم خود و به نوبه خود از مسئولان استمرار این رژیم هستند.

آن دسته از کسانی که به اشکال مختلف، پشت به ملت و روی به قدرت کرده‌اند، از سرنوشت هم‌نوغان خود در امریکا، (ترامپ و ترامپیان از یک سو، و معتادان به قدرت در مخالفت با ترامپ و ترامیان از سوی دیگر!) عبرت بگیرند. اگر هنوز با اینکه حیات ملی ایران و ایرانیان در خطر است، به وطن و به هم‌وطنان خود رحم نمی‌کنید، به خود و به عزیزان خود رحم کنید. درجهٔ خشونتی که سهوا و عدا، دانسته و یا ناخواسته، خود در ایران گسترده‌اید، به مراتب بالاتر از آنی است که اکنون در جامعه امریکا یعنی شاهد آن هستیم.

هر یک روزی که این رژیم بر سریر قدرت بماند، درجهٔ خشونت‌های متفاوت، بیشتر و بیشتر شده، می‌شود، و خواهد شد.

هر یک خطی که از قلم شما در نوشته‌ای و یا مقاله‌ای و یا... جاری شود، و هر یک جمله که از زبان شما در سخنرانی و یا مصاحبه‌ای و یا... ساری شود، که به شکلی از اشکال، از آن بُوی استمرار طلبی تufen «حفظ نظام، از اوجب واجبات است» برآید، شما را بیشتر در تجاوزهای این «نظام» به حقوق این ملت مظلوم، شریک جرم می‌کند.

علی صدارت

بهمن ۱۳۹۹ برابر با ژانویه ۲۰۲۱

*

*

درباره آزادگی و نافرمانی



خسرو پارسا

چرا بحث دموکراسی به سرانجام نمیرسد؟

بحث‌های گذشته را تکرار نکنیم. تجارب شکستخوردهی گذشته را مجدداً تجربه نکنیم. بیا بید ببینیم چرا دموکراسی واقعی و انسانی هیچ‌جا برقرار نشده است. شاید تضاد در بطن چیزهایی است که می‌خواهیم. حق^۱ آزادی و حق^۲ نافرمانی. باید دید با حفظ^۳ هردو حق، در موارد^۴ تضاد آنها، چگونه باید رفتار کنیم که انسانی باشد، و شدنی باشد. این تضاد نه در جامعه‌ی سرمایه‌داری که حتی در جامعه‌ی سوسياليسٽي هم وجود خواهد داشت.

درباره نویسنده

خسرو پارسا، کنشگر سیاسی و اجتماعی، نویسنده و پژوهشگر ساکن تهران است. او در خانواده‌ای با گرایش‌های ملیگرایانه زاده شد و در سال 1340 پس از گرفتن دکترا در رشته‌ی پزشکی از دانشگاه تهران برای ادامه تحصیل به امریکا رفت. وی همزمان فعالیت‌های گسترده‌ای در جبهه‌ی ملی و کنفراسیون دانشجویان ایرانی و در

سازمان‌های چپگرا داشته است. پارسا در اسفند ۱۳۵۷ به ایران بازگشت و فعالیت‌های خود را در امور پژوهشی، اجتماعی و سیاسی ادامه داد.

پارسا زندگی سیاسی پر فراز و فروزی داشت و در سال‌های پیش از انقلاب ضمن فعالیت در کنفرانسیون دانشجویی در قالب گروه اتحاد کمونیستی «فرایند تجارت» با سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران را دنبال می‌کردند. این فرایند به سرانجام نرسید و در سال‌های بعد و تا اواخر دهه ۱۳۶۰ او در گروه اتحاد کمونیستی (و بعدها وحدت کمونیستی) فعالیت داشت. □

کتابهایی به ترجمه و ویراستاری خسرو پارسا به زبان فارسی منتشر شده، از آن جمله است: منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت (فریدریش انگلس)، صورت‌بندی‌های اقتصادی پیشاپردازی‌داری (کارل مارکس)، یازده سپتامبر: آغاز عصری نو در سیاست جهانی، پسامدرنیسم در بوته نقد، جامعه انسورما تیک و سرمایه‌داری، خاستگاه آگاهی در فروپاشی ذهن دوجایگاهی، و دربارهٔ تکامل مادی تاریخ.

اسکار وا یلد

آزادی، رهایی، شکل‌های متفاوت ساختاری دموکراسی، همه به دنبال پاسخ به این سؤال هستند که به عنوان یک انسان چه می‌خواهیم.

انسان در بد و تکامل نه شعور امروزی را داشت و نه آگاهی‌های امروز را. انسان مانند هر حیوان دیگری به دنبال معیشت و زادوولد بود، یک مجموعه ژنتیکی که عوامل اقلیمی جایگاهش را معین می‌کرد، چیزی که ویلیام جینز آنرا انسان دو جایگاهی می‌نامد. هنوز فاصله‌ای بود تا آنکه خردمند شود.

انسان اما در فردیت زندگی نمی‌کرد. حیوان اجتماعی بود. انسان، اجتماع را ساخت و اجتماع انسان را.

اجتماع آدمی را انسان کرد. انسان امروزی، ولی وجود این دیگری، در جامعه ناگزیر محدودیتها بی برای فرد به وجود می‌آورد. آزادی انسان حد پیدا کرد. آزادی دیگری. بنا براین برای تعیین تکلیف، نوعی ساختار لازم می‌شد، نوعی «دموکراسی» در معنای عام. این شرط در جامعه ماندن بود. البته می‌شد در جامعه نماند. این حق هر فردی بود. ولی اگر فرد تصمیم به ماندن در جامعه داشت باید حق دیگران را هم در نظر می‌گرفت. دموکراسی، بنا براین، در ذات خود محدودیت می‌آورد. ولی چه نوع محدودیتی که آزادگی را سلب نکند. و این سرآغاز جدالی طولانی است که هزاره‌ها را دربر گرفته است.

اگر فکر می‌کنیم یک اجتماع پایدار مطلوب در طول تاریخ به وجود آمده است می‌توانیم همان را مدل بگیریم. ولی اگر معتقد باشیم در این چند هزار سال هیچ جامعه‌ای که شان انسانی در آن کاملاً رعایت شده باشد به وجود نیامده است آنوقت باید به جستجو ادامه دهیم.

به سرنوشت انقلاب‌های «پیروز» نگاه کنیم و جوامعی که آفریده‌اند. کدام‌یک با معیارهای کنونی مورد تأیید ما هستند؟ هزاران سال گذشته است و هزاران تجربه داریم. اگرچه پیروزی‌های موقتی وجود داشته است ولی شکستهای سخت در پی آن بوده است.

۱- در مقابل این منظره چند نتیجه‌ی منطقی می‌توان گرفت. تا بوده چنین بوده و وضع بشر هیچ وقت به سامان نخواهد شد. پس هر نوع توهمندی را بزداشیم و دلخوش به آنچه هستیم باشیم. به دنبال تغییر نباشیم. تا بوده چنین بوده، ولی ۲- ما انسان هستیم و تا زمانی که به انسانیت خود معتقدیم، باور داریم که وضع را بهتر می‌توان کرد. ما انسان‌های شادی نیستیم. از تمام توانایی‌های خود بهره نبرده‌ایم.

یا باید به مذلت و ازدیاد روزافزون فاصله‌ی طبقاتی تن دهیم، به تشدید استبداد و سرکوب و از بین رفتن حریم خصوصی انسان‌ها تن دهیم و یا نه، باید تا حد توان در مقابل آن بایستیم. روند آنرا کند، متوقف و بالاخره معکوس کنیم. هزاران بار تجربه کرده‌ایم. تاکنون آنچه می‌خواهیم نشده است. هزاران بار دیگر تجربه خواهیم کرد. تا روزی که انسان خردمند باقی است تجربه خواهیم کرد. از شکستهای گذشته درس خواهیم گرفت. راهی به جز این نیست. آینده‌ی وضع فعلی که انقیاد مطلق بشریت در دست یک سیستم سرکوبگر است را ببینیم و آنگاه قطعاً به این نتیجه خواهیم رسید که کاری باید کرد. مگر اینکه همان‌طور که گفته شد تقدیر

متافیزیکی را بپذیریم که بر مشتی مادون انسان، همان انسان دوچار یگاهی اعمال میشود و این‌همه تجربه‌ی بشریت بیهوده بوده است.

سیر تحولات جهان هر روز تندتر میشود و امید به تغییر افزایش می‌یابد. تنها کسانی که به تقدیر معتقدند میتوانند به تغییر معتقد نباشند.

پس باید تصمیم گرفت. یا تن به مشیت متافیزیکی بدھیم و یا تاریخ را پایان‌یافته تلقی نکنیم. اگر چنین می‌دانیم بلافاصله سؤالات دیگر مطرح میشود. چگونه میتوانیم چنین کنیم؟ آیا عده‌ای قلیل با هر تفکر و دانشی میتوانند چنین مهمی را به عهده بگیرند؟ البته نخواهند توانست ولی به فرم محل هم اگر چنین شود آنها هم به نوبه‌ی خود به جرگه‌ی ستمگران تاریخ خواهند پیوست. مسئله این است که اکثریت اجتماع بخواهند این وضع را عوض کند. و چگونه اکثریت اجتماع به این نتیجه مرسند.

آگاهی بر حسب شرایط از نقاطی یا میان افرادی شروع میشود و تنها از طریق آموزش (نظری و عملی) است که افزایش می‌یابد و اکثریت را به لزوم دگرگونی معتقد می‌سازد.

درگیری در زدویندهای سیاسی و قدرت، بدون داشتن آگاهی در بخش بزرگی از مردم، نتیجه‌ای جز ازدیاد فاصله‌های کنوئی نخواهد داشت. انقلاب‌های نیمه‌تمام، شکستخورده یا منحرف شده.

هیچ راه حلی جز آگاهی و خواست مردم به دگرگونی وجود ندارد. بسیج توده‌های ناآگاه کاری است که حاکمیتها می‌کنند، سرکوبگران می‌کنند، مستبدین و استثمارگران می‌کنند. کار فعالین آگاه، مقدم بر هرچیز، افزایش آگاهی است.

میدانم که هم مارکس و هم لنین گفته‌اند و درست گفته‌اند که در شرایط انقلابی سرعت آگاه شدن مردم افزایش بسیار می‌یابد. این درست است و تجربه هم آنرا ثابت کرده است ولی این سخن درست را نباید این‌گونه تفسیر کرد که بلانکیوار کودتا می‌کنیم، انقلاب می‌کنیم، مردم یکشیه آگاه می‌شوند و جامعه را دگرگون می‌کنند. چقدر آسان بود اگر می‌شد اینطور شود. ولی خب، این چیزی جز تخیل شیرین نیست.

صادقا نه می‌پرسم. در همین انقلاب اخیر ایران که توده‌های میلیونی مردم با هزاران تمھید به زیر پرچم روحانیون رفتند، اگر

«معجزه‌ای» می‌شد و مثلاً چپ‌ها قدرت را به دست می‌گرفتند با این توده‌ی میلیونی چه می‌کردند. ما چپ‌ها یکدیگر را می‌شناختیم، و آنها بی‌هم که در همان زمان نمی‌شناختند، بعداً شناختند. تجسم انسان سوسيالیست نبودیم. چه می‌کردیم که می‌توانستیم بعداً به آن افتخار کنیم. فکر می‌کنم در بهترین حالت چیزی بهتر از تکرار انقلاب‌های قرن بیستم نبودیم.

عده‌ای هم در آن‌زمان، هم پیش از آن مخالف رهبری روحانیون و ادغام دین و دولت بوده‌اند. بهای آنرا هم پرداخته‌اند. ما به عنوان سکولاریست جامعه را آماده‌ی پذیرش سوسيالیسم نمی‌دانستیم. توهم سوسيالیست بودن مردم را هم نداشتیم. معتقد بودیم که یک یا چند انقلاب دموکراتیک به عنوان زمینه‌ای برای انقلاب سوسيالیستی لازم است. ما جامعه‌ی آگاهی نداشتیم و بیش از آن‌که آگاهی توده را گسترش دهیم عده‌ای از ما چپ‌ها در بند فعالیت برای کسب قدرت بودیم.

اجازه دهید از یک تجربه شروع کنم. من در سازمانی بودم که اصل خدشه‌ناپذیر آن رعایت دموکراسی بود. و برای آن همه نوع تمهیداتی که به فکر مرسید پیش‌بینی شده بود. در سازمان سلسه‌مراقب وجود نداشت. هیئت اجرائی و تصمیم‌گیری و رهبری وجود نداشت. همکاری داوطلبانه‌ی عده‌ای بود که تفکر خاص داشتند. هیچ اظهار نظری از طرف سازمان بدون نظرخواهی از تک‌تک اعضا و هواداران نزدیک اعلام نمی‌شد. سازمان طالب کسب قدرت نبود. و به همین علت از نظر کمّی بزرگ نبود. نمی‌خواستیم زیاده گسترده شویم؛ گرچه در زمینه‌های کارگری، دانشجویی و زنان فعالیت‌های خوبی می‌کردیم. تجربه‌ای بود یکسره متفاوت با آنچه تا آن‌زمان در احزاب و سازمان‌ها، به ویژه سازمان‌های چپ، وجود داشت. و اکنون که به گذشته نگاه می‌کنیم، فکر می‌کنیم در جمع موفق بودیم گرچه کوتاه‌هایی هم داشته‌ایم.

ما پس از انقلاب در هیچ‌یک از رأی‌گیری‌ها شرکت نداشتیم. اساساً نظام جدید را ایدئولوژیک می‌دانستیم و قبول نداشتیم. در انتخابات نخستین مجلس اما به علت وجود کاندیداها بی‌نسبتاً موجه، در مورد شرکت یا عدم شرکت در این انتخابات خاص در درون سازمان بحث شد. عده‌ای مخالف شرکت در این انتخابات بودند و عده‌ای موافق آن. ما از لحاظ مبانی نظری یکسان بودیم ولی استدلال‌ها یمان که همه معقول می‌نمود به دو نتیجه‌ی متفاوت مرسید. به حد کفايت بحث شد. ولی باز به دو نتیجه‌ی متفاوت رسیده بودیم. چکار با یستی می‌کردیم. به نظر ما طبیعی و دموکراتیک بود که هردو نظر را منتشر

کنیم. با استدلال های مشخصه هریک و بدون چسباندن آن به اکثریت یا اقلیت. و این کار انجام شد.

اما آنچه به نظر ما طبیعی می‌آمد در خارج از ما غوغایی به وجود آورد. البته انتظار می‌رفت که در خارج از سازمان، طرفداران هر یک از این نظرات با نظرات دیگر مخالفت کنند. این طبیعی بود. اما آنچه در ابتدا برای ما حیرت‌انگیز می‌نمود حملاتی بود که به اصل تصمیم ما در انعکاس هر دو نظر مربوط می‌شد. «مردم را گیج می‌کنید»، «اصل وحدت را زیر پا می‌گذارید»، «قاطع نیستید»، «مذبذب هستید»، «به نعل و به میخ میز نید». این‌ها ملایم‌ترین صفاتی بود که به‌ما نسبت داده می‌شد.

توضیحات ما در آن جو^۱ رقا بت^۲ سازمان‌های مختلف برای کسب قدرت، یا «توهم رهبری خلق» و مانند آن، در جو^۳ که کارایی، حزب^۴ واحد طبقه‌ی کارگر، و کذا، اکثریت^۵ جامعه — به‌خصوص چپ را — در چنگال خود اسیر کرده بود نمی‌توانست بلا فاصله قانع‌کننده باشد. اما به تدریج و در طول زمان عده‌ای — حتی برخی از همان حمله‌کنندگان — به این نتیجه رسیدند که شاید در این نظر نکته‌ی درستی نهفته باشد.

امروز بحث آسان‌تر شده است. هرکس به‌نوعی تجربه‌ی خود را داشته است. عده‌ای می‌دانند که سرشان — و سر^۶ دیگران — به سنگ خورده^۷ است و بنابر این آمادگی بیشتری برای پذیرفتن نظرگاه‌های کاملاً متفاوت دارند.

اجازه دهید مسئله را از زاویه‌ی دیگری مطرح کنیم.

به نظر من اصلی به همان اندازه مهم، تشخیص موضوعی بنام اصل^۸ امکان^۹ نافرمانی و سرکشی است برای خود بودن. عدم^{۱۰} تبعیت، عمل^{۱۱} به باورهای خود است. سرکوب نشدن و سرکوب نکردن است. و چقدر مکرر بوده است در تاریخ که تحت عنوان ضرورت^{۱۲} اجتماع — منافع^{۱۳} جمع — یا منافع^{۱۴} متصور^{۱۵} جمع، این حق نادیده انگاشته شود.

به نظر ما سقوط از آنجا آغاز می‌شود که شخص برخلاف^{۱۶} باورش در مسائل اساسی، به کاری اقدام کند. آن‌هم نه به^{۱۷} علت ضعفی که مانند هر فرد دیگر ممکن است داشته باشد. این صرفاً^{۱۸} ترس است. سقوط از آنجاست که شخص در سازمانش از ترس، به سرکوب شدن توسط دیگری تن دهد. این دیگری می‌تواند هر کسی باشد. اکثریت^{۱۹} رهبری باشد. اکثریت^{۲۰} سازمانی باشد، یا اکثریت^{۲۱} رفقا. مقام^{۲۲} «برتر» سازمانی

باشد، کمیته‌های عالی باشد و یا قدرت‌های فیزیکی یا متابفیزیکی. این آغاز سقوطی است، که مگر آنکه شخص به موقع به خود آید، او را به قعر سراسری خواهد کشاند. گام آخر دنباله‌ی طبیعی گام اول است. باید هشیار بود. تجربه‌ها چنین نشان داده است و ما می‌توانیم تجربه را از نو تجربه نکنیم. هل جرّب المجرّب...

آیا از نظر انسانی قابل قبول است که تو در امر مهمی باور معینی داشته باشی ولی چون سازمانات نظر دیگری دارد، در مواجهه با دیگران به دروغ علیه باورها یت تبلیغ کنی؟ به فهم خود و به باور خود خیانت کنی، دیگری را گمراه کنی چون مقام «برتر» از تو چنین خواسته است؟ به نظر من «شرم‌آور» صفت صرف‌اً ملایمی است. غیرا نسانی است، و غیر انسانی‌تر، آنکه کسی از تو بخواهد و به تو دستور دهد، فرمان دهد که چنین کنی. مانند این است که کسی از تو نشانی مکانی را خواسته است. خلاف آنچه می‌دانی، به فرمان رهبری، نشانی جای دیگری بدھی مبادا گیج شود! انجام آنچه به عنوان دستور سازمانی یا مقام برتر گفته می‌شود در یک کلام نوعی خیانت است.

اصلًا باید از خود بپرسی برای چه در مبارزه هستی. اگر علت مخالفت با قدرت حاکم بهمنظور اینست که تو جای آن باشی؟ به خودت می‌گویی نه! من اگر به قدرت رسیدم با عدالت رفتار خواهم کرد. تاریخ دروغ‌هایی به این بزرگی را هزاران بار تجربه کرده است. تو هم یکی. من، تو، و هرکس دیگری که چنین می‌گوید. یکبار هم در طول تاریخ چنین اتفاقی نیفتاده است. اگر در خانه‌ات دموکرات نباشی، در سازمانات هم نخواهی بود، و اگر در سازمانات دموکرات نباشی در جامعه هم نخواهی بود.

تو اگر در مبارزه هستی به خاطر کسب آزادی و برقراری عدالت اجتماعی است و گرنه خود را فریب داده‌ای. در پی کسب قدرتی نه در پی آگاه کردن مردم. نه کمک به شناساندن حقوقشان به آنها یعنی حق آزادی. یعنی حق نافرمانی.

اگر زمانی بود که فعالین سیاسی گذشته — بدون در دست داشتن نتایج تلاش‌های قرن‌های اخیر — فکر می‌کردند تبعیت از یک مرکز منسجم به نتایج منسجم و پایداری منجر می‌شود اکنون کم‌هوشترین آنها هم باید دریافت‌هه باشند که چنین نیست. ممکن است رویه‌ی «قاطعی»، «یکپارچه» در لحظه کارآیی بیشتری داشته باشد ولی اگر صرفاً کارآیی مد نظر نباشد و درستی و کیفیت و آگاهی هم مد

نظر باشد آنوقت این نوع اطاعت کورکورانه توجیهی خواهد داشت. به صدّ خود تبدیل خواهد شد.. فرمانبرداری مربوط به دوران بردهداری بوده است. فتیشیسم سازمانی، قهرمانپروری، گریز از آزادی است. سرود انترناسیونال را به یاد آورید: از احدي فرمان نمیبریم و به احدي فرمان نمیدهیم.

دوستان! تبعیت، دنباله‌روی مفز از مفز دیگر، سلسله‌مرا تب آمرانه، حزب سلسله‌مرا تب نظامی، امروز برای هیچ انسان آگاهی پذیرفتندی نیست. می‌دانیم در گذشته چنین بوده است و لی کدامیک جامعه‌ی دمکراتیک به وجود آورده است؟ انقلابهای کوبا و ویتنام در اوج خود افتخار بشریت بوده‌اند. ولی آیا حاضرید در آن جوامع، یا چین یا روسیه ... زندگی و فعالیت سیاسی و اجتماعی کنید؟ زندگی و جامعه‌ی آرمانی شما چنین است؟ ویتنام به گردن بشریت حق دارد. تصور جدیدی از انسان مبارز و مقاوم ساخت. اما امروز حاضرید در آن زندگی کنید؟

شما با دوستان همنظرتان جمعی را تشکیل داده‌اید. احتمالاً نقاط اشتراک فراوان دارید. در مورد اختلافها — اختلافهای اصولی نه سلیقه‌ای و دلخواه — گام اول بحث است و تبادل نظر. تا آنجا که استدلال جدیدی له یا علیه نظری نباشد، یا در حد معقول اقناع پیش می‌آید و یا نه. در این صورت حتی یک نفر می‌تواند نافرمانی کند. حقّ اوست. این فرد بر حسب میزان مخالفت یا نافرمانی خود می‌خواهد در جمع بماند — به خاطر موارد زیاد توافق — یا می‌تواند با دیگر همکران خود جناح تشکیل دهد. اگر جناح‌ها سرجمع بهم نزدیک باشند می‌توانند تا زمانی که بخواهند باهم در موارد توافق کار کنند و گرنه می‌توانند به صورت مسالمت‌آمیز جداگانه، ولی دوستانه، کار کنند.

ما در چند سال اخیر شاهد روندی غیر از این بوده‌ایم. چند گروه باهم حزبی را تشکیل داده بودند که ظاهراً به صورت واحد عمل می‌کردند. اختلاف به وجود آمد، بزرگ و بزرگتر و منجر به جدایی خصم‌آلود آنها شد. اکنون هم هریک خود را حزب اصلی می‌داند و خطاب به گروه دیگر — و همه‌ی گروه‌ها — می‌گوید ما هستیم، هر کس می‌خواهد می‌تواند به ما بپیوندد! جالب است وحدت خود مرکزبینا نه.

به نظر می‌رسد از گذشته هیچ نیا موقته‌ایم.

هیچ جامعه‌ی غیردموکراطیکی قابل‌زیست انسان نیست. نگویید جو امع «دموکراتیک» غربی حق‌هه بازانه، صوری و کذا هستند. معلوم است که هستند. ولی آنها هم نه جامعه‌ی آرمانی‌ما و نه شما هستند. باید روی مفهوم دموکراسی، انواع آن، چه آنها که مورد بحث قرار گرفته‌اند و چه آنها که نگرفته‌اند، کار کرد. روی مفهوم آنها و از همه مهم‌تر راه وصول به آنها. برای آن یک تغییر پارادایمی لازم است نه تکرار بحث‌های گذشته. آینده عمدتاً به‌خاطر یادگیری از شکست‌ها به گذشته می‌نگرد که بسیار هم مفید است. ولی آینده در آینده ساخته می‌شود. از هم امروز، همان‌طور که انسان ساخته شده است و می‌شود. آیا دموکراسی مشارکتی، شورایی؛ ... راه حل است؟ چقدر روی آن کار کرده‌ایم و به جزئیات آنها پرداخته‌ایم. به‌هرحال، اگر امیدی هست در مشخص کردن چیزی است که می‌خواهیم. در مشخص کردن ساختار آن است.

می‌دانم این بار هم به تک‌تک اظهارات بالا می‌توان خرده گرفت و حمله کرد و لی امیدوارم این‌بار با صبر و آگاهی بیشتری توأم باشد. شاید نکات قابل تأملی در آن باشد که بتوان درباره‌ی آن بحث و حتی جدل کرد.

بدون تردید آنچه آمده است نه کلام آخر است و نه بهترین کلام. یک نوع درون‌نگری، آسیب‌شناسی، پس از تجربه‌ای طولانی است با توجه به آنچه فکر می‌کنیم نیاز اجتماع است. به آینده‌ی این انسان خردمند امیدواریم هنوز.

بحث‌های گذشته را تکرار نکنیم. تجارب شکستخورده‌ی گذشته را مجدداً تجربه نکنیم. بی‌اید بینیم چرا دموکراسی واقعی و انسانی هیچ‌جا برقرار نشده است. شاید تضاد در بطن چیزها بی است که می‌خواهیم. حق آزادی و حق نافرمانی. باید دید با حفظ هردو حق، در موارد تضاد آنها، چگونه باید رفتار کنیم که انسانی باشد، و شدنی باشد. این تضاد نه در جامعه‌ی سرمایه‌داری که حتی در جامعه‌ی سوسيالیستی هم وجود خواهد داشت، مگر آنکه به‌طور اخیر نسبت به آن آگاهی وجود داشته باشد و برای حل آن کار شود.

به نظر من درسی که از گذشته برای چپ وجود دارد تشخیص این موقعیت است. آزادگی یعنی حق عدم تبعیت از دیگری در باورهای اساسی. عدم فرمانبرداری، نافرمانی. آزادی یعنی قبول مسئولیت‌های آن، یعنی گریز نکردن از آن. یعنی درآغوش گرفتن آن به عنوان یک انسان دانا و خردمند.

ایران بی دفاع

حسن بهگر

ملت ایران گرفتار نظامی است توتالیتر که ذره ای به فکر مردم نیست و هر خواستی را با سرکوب پاسخ می دهد. یک بخش آن برای نجات از تحریم و انزواج بین المللی به رویه و چین رو آورده تا با یاری آنها به ویژه به کمک قرارداد با چین بتواند برقرار بماند. آن بخشی از حاکمیت که دارد به طرف در خروجی رانده می شود، خواستار تغییر کامل سیاست خارجی رژیم است تا با دادن هر گونه امتیازی به سود آمریکا خود را به قدرت برساند. یعنی پس از 40 سال، این حکومت پشتیبانی مردم را از دست داده و رسیده به وضع حکومت شاه که از روز اول دنبال پشتیبان خارجی بود و به کمک آن بر جا مانده بود. استقلال مملکت مانند توب فوتbal بازیچه دو جناح حکومتی شده است.



جناح اصول گرا برای مطالبات مردم راه حلی ندارد و فقط در فکر سرکار آوردن یک حکومت نظامی است که در صورت لزوم بیشتر سرکوب کند و بیشتر آدم بکشد و قالیباف را در صدر مجلس نشانده که از مدت ها پیش مدعی دیکتاتوری رضاخانی بوده تا پاسخی باشد به گویندگان رضاشاه روحت شاد؛ در عین حال از افشاگری در باره‌ی بی لیاقتی روحانی غفلت نمی کند چرا که روحانی نماینده اصلاح طلبان است و این بازی ادامه خواهد داشت تا احتمالاً و نهايتاً در خدادادماه سال آينده با راه اندازی سيرك انتخابات شرک شود.

در مقابل، اصلاح طلبان راه جدیدی جسته اند: به میدان فرستادن برخی استادان دانشگاه و کارشناس های گوناگون که با زبانی صريح به

انتقاد از وضع موجود می‌پردازند و حتاً صحبت از شدت گرفتن بحران و امکان بیرون آمدن مردم در خیابان و افتادن رژیم می‌کنند. آنها می‌خواهند به این ترتیب با یک تیر دو نشان بزنند، هم مردم را از بحرانی که گرفتارش هستند و آینده بترسانند و هم حاکمیت را از خیزش مردم به وحشت بیاندازند تا به خواست آنها تن بدهد و در قدرت نگاهشان دارد. می‌خواهند باز هم نقش خندق نظام را بازی کنند و به هر ترتیب شده مشتری جمع کنند.

مردم گرسنه و بیمار و دچار وحشت و ترس از آینده، فقط ناظر این خیمه شب بازی هستند. موج خشم و اعتراضی که امروز از جانب همه‌ی مردم برخاسته تنها علیه روحانی برنخاسته بلکه کل نظام را هدف گرفته است. تکلیف جناح حاکم اصول گرا که مشخص است و مردم به خوبی از ماهیت آن با خبرند. اصلاح طلبان هم طبق معمول می‌کوشند تا خود را باز به عنوان منجی مردم جا بزنند تا با اهدای امتیازات به آمریکا موقعیت خود را ثابت کنند. برنامه، تکرار سناریوی برجام است.

برای آنکه توهم در مورد اصلاح طلبان برطرف شود که تا چه حد به منافع ملی علاقمند هستند به این اکتفا می‌کنم که این گروه به سرکردگی ظریف برجامی را امضا کرد که در آن مکانیسم ماشه پیش‌بینی شده بود. مکانیسمی که هر امضا کننده‌ی قرارداد می‌توانست بازگشت خود به خودی تحریم‌ها را فعال کند. یا در مورد تحریم ۵ ساله‌ی تسلیحات که حتا چین و شوروی با آن مخالف بودند، ظریف خود با ادامه تحریم پنج ساله موافقت کرد. لاوروف وزیر امور خارجه روسیه دو روز پس از انعقاد برجام در تاریخ 25 تیر ۱۳۹۴ اظهار داشت: «طرف ایرانی با طرف غربی درباره‌ی تحریم‌های تسلیحاتی مصالحه کرد! ما و چین می‌خواستیم تحریم‌های تسلیحاتی لغو شود، اما با وجود حمایت ما، خود تیم ایرانی موافقت کردند تحریم‌ها تا ۵ سال ادامه یا بد.»

به آسانی می‌توان دریافت هیاهویی که بیشتر از جانب اصلاح طلبان با عنوان صلح امام حسن و حامیان داخلی و خارجی برپا شده، برای تجدید بازی برجام است که با توجه به بحرانی بودن شرایط آن را موجه جلوه دهند. مانند دفعات پیشین می‌گویند که اکنون کشور بر لبه‌ی پرتگاه جنگ قرار دارد و باید راهی جست. همزمان به تبلیغات ضد چینی نیز پر و بال می‌دهند تا رقبا را به مشکل بیاندازند.

اولین بار نیست که این نظام کشور را به آستانه جنگ و بحران می-

برد و آخرین هم نخواهد بود. واقعیت اینست که این حکومت با ساختن بحران و بذل و بخشش از خزانه ملی به حیات خود ادامه می دهد و هیچ یک از این دو گروه حاکم خواستار رفاه و آسودگی مردم نیستند. در ضمن فراموش نکنیم که با یدن و ترامپ بجز مسأله برجام، در سایر مسائل اتفاق نظر دارند و به گفته‌ی بسیاری از ناظران سیاسی امکان کوتاه آمدن آمریکا از خواست‌های اساسی وجود ندارد. مهمترین این خواست‌ها ختم کمک به نیروهای نیابتی و محدودیت تولید موشکی است و تازه معلوم نیست پس از موافقت جمهوری اسلامی و دادن همه‌ی امتیازات به این زودی‌ها تحریم‌ها برچیده شود و شرایط به صورت عادی برگردد. ولی مشکل اصلی این نیست. وقتی ایران خلع سلاح بشود چه کسی تضمین می‌کند که آمریکا و اسرائیل به ایران حمله نکنند. حتا اگر آنها حمله نکنند، ایران در برابر عربستان سعودی و ترکیه و هر کشور دیگری که مطامعی به ایران دارد سلاح دفاعی نخواهد داشت. گزینه‌ی اصلاح طلبان خلع سلاح یکجانبه است و خلع سلاح یکجانبه یعنی در به روی هر دشمنی گشودن.

شنبه - ۱۰ آبان ۱۳۹۹

2020-10-31

برگرفته از سایت ایران لیبرال

موانع همکاری و همگرایی جمهوری خواهان

برنامه‌ای از کوروش پارسا

تهیه شده توسط تلویزیون اینترنتی رنگین کمان، بنیاد آزادی اندیشه و بیان
۷ مرداد ماه ۱۳۹۹

مهمان:

شیدان وثيق از جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک ایران
کمال ارس از جبهه ملی ایران - اروپا (سامانه ششم)

هون رضايى از همبستكى جمهورى خواهان ايران